فهرست مطالب

[موضوع: فقه / نکاح 2](#_Toc23941309)

[اشاره 2](#_Toc23941310)

[بررسی نظر مرحوم خویی 2](#_Toc23941311)

[بیان دو مقدّمه برای استدلال مرحوم خویی 3](#_Toc23941312)

[مقدمه اول: امر به مقدّمه کنایه از امر به ذی المقدّمه 3](#_Toc23941313)

[مقدمه دوم: وجود یک ضدّ مقدمه ترک ضدّ دیگر 3](#_Toc23941314)

[اشکال مرحوم خویی بر نظر مشهور 3](#_Toc23941315)

[تشریح نظریه مرحوم خویی 5](#_Toc23941316)

[بررسی نظریه مرحوم خویی 5](#_Toc23941317)

[جواب به اشکال مرحوم خویی 6](#_Toc23941318)

[نکته پایانی در کلام مرحوم خویی 7](#_Toc23941319)

[خلاصه کلام 7](#_Toc23941320)

[شاهد دوم در نظر مرحوم خویی: «یحفظوا فروجهم» 10](#_Toc23941321)

[جواب: روایات این عبارت را بر حفظ از نظر حمل کرده‌اند 10](#_Toc23941322)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح / نگاه

## اشاره

همان‌طور که به خاطر دارید بحث در رابطه با عبارت «غضّ» در آیه شریفه سی‌ام از سوره نور بود که عرض شد مرحوم خویی در مورد این عبارت معنایی متفاوت با دیگر معانی آورده‌اند که این معنا در کلمات سایرین وجود ندارد و آن این معنا است که ایشان می‌فرمایند مقصود از «غضّ البصر» که در این آیه آمده است یک معنای کنایی کامل می‌باشد و به‌هیچ‌عنوان ارتباطی با نگاه و نظر ندارد بلکه کنایه است از اینکه ترک استمتاعات جنسی شود.

## بررسی نظر مرحوم خویی

در توجیه این نظریه ایشان ابتدائاً تصویری ارائه می‌نمایند و آن تصویر را مبنای حمل آیه بر ترک نظر می‌دانند. درواقع پایه استدلال ایشان این است که کسانی که آیه را بر ترک نظر حمل می‌نمایند بر مبنای کنایه می‌باشد و بر آن کنایه اشکال وارد کرده و خود کنایه دیگری ارائه می‌نمایند.

ایشان می‌فرمایند دلالت «غضّ بصر» بر ترک نظر بر مبنای مشهور صرفاً یک دلالت کنایی است؛ یعنی ایشان به مشهور این‌چنین می‌فرمایند که شما که «غضّ بصر» را به معنای ترک نظر گرفته‌اید از باب کنایه می‌گویید و سپس می‌فرمایند این کنایه صحیح نیست اما خود ایشان کنایه‌ای ارائه می‌فرمایند و آن را صحیح می‌دانند.

توضیح کلام اینکه ایشان می‌فرمایند گاهی در کنایه به جای امر به ذی المقدّمه امر به مقدّمه می‌کنیم و این کنایه بسیار بلیغی است. به‌عنوان‌مثال به جای اینکه گفته شود شتاب بگیر و تند برو می‌گویند «گاز بده یا گازش را بگیر» که این گاز دادن مقدّمه تند رفتن و شتاب می‌باشد پس به جای اینکه بگوید تند برو امر به مقدّمه می‌کند و می‌گوید گاز بده، درنتیجه این امر به مقدّمه را کنایه از ذی المقدّمه قرار می‌دهد که این یک امر شایع در عرف می‌باشد.

یعنی امر به مقدّمه به عنوان کنایه از ذی المقدّمه که بسیار در عرف عرب و فارس و زبان‌های دیگر نیز این مسئله رایج و متداول می‌باشد؛ و البته گاهی در این نوع بیان لطافتی وجود دارد که در ذی المقدّمه وجود ندارد، مثلاً اگر بگوید شتاب بگیر آن لطافت لازم را ندارد اما وقتی می‌گوید گاز بده اشاره به تند رفتن می‌کند که دارای لطافت و ظرافت خاصی است.

مرحوم خویی معتقدند در این بحث نیز مشهور از همین قاعده استفاده نموده‌اند به این بیان و با این مقدّمه که: «غضّ» و «نظر» ضدّین هستند و وجود یک ضدّ مقدّمه ترک دیگری می‌باشد؛ به‌عنوان‌مثال قیام مقدّمه ترک قعود می‌باشد و یا بالعکس قعود مقدّمه ترک قیام است.

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید برای ورود به این بحث دو مقدّمه گفته شد که یکی این بود که وجود یک ضدّ مقدمه ترک ضدّ دیگر می‌باشد؛ و مقدّمه دیگر که ابتدائاً عرض شد این بود که می‌توان امر به مقدّمه کرده و آن را کنایه از ذی المقدّمه قرار داد؛ و همچنین وجود یک ضدّ هم مقدّمه ترک ضدّ دیگر است.

### بیان دو مقدّمه برای استدلال مرحوم خویی

پس دو مقدّمه در این بحث از این قرار است که؛

#### مقدمه اول: امر به مقدّمه کنایه از امر به ذی المقدّمه

در مقدّمه اول این استدلال گفته می‌شود امر به مقدّمه می‌تواند کنایه بلیغی باشد برای امر به ذی المقدّمه همچون امر به اینکه گفته می‌شود «گاز بده» که کنایه است از تند رفتن.

#### مقدمه دوم: وجود یک ضدّ مقدمه ترک ضدّ دیگر

و مقدّمه دوم این است که وجود یک ضدّ مقدّمه ترک ضدّ دیگر است. به‌عنوان‌مثال وجود قیام مقدّمه ترک قعود است و یا وجود قعود مقدّمه ترک قیام است.

وقتی این دو مقدّمه در کنار یکدیگر قرار گیرند یک نتیجه ساده می‌دهد و آن اینکه می‌توان امر به یک ضدّ کرد و آن را کنایه از ترک ضدّ دیگر قرار داد.

در ما نحن فیه امر به «غضّ» می‌کند و مراد آن «ترک النّظر» می‌باشد چون همان‌طور که می‌دانید «غضّ» و «نظر» متضاد هستند پس وقتی امر به غضّ می‌شود آن را کنایه از ترک نظر قرار داده است.

### اشکال مرحوم خویی بر نظر مشهور

مرحوم خویی می‌فرمایند مشهور امر به «غضّ» را کنایه از ترک النظر گرفته‌اند، درواقع ایشان در استدلال خود ابتدائاً مطلبی را تشریح می‌نمایند و آن را به مشهور نسبت می‌دهند و آن را نقد می‌کنند به این بیان که «غض» درواقع به معنای «إطباق الجفنین» می‌باشد پس چرا مشهور آن را به معنای ترک نظر اتّخاذ می‌کنند؟ مبنای شما (مشهور) این است که:

اوّلاً غضّ و نظر متضادّان هستند.

ثانیاً وجود هر یک از ضدّین مقدّمه ترک دیگری است.

ثالثاً می‌توان امر به یک ضدّ کرد و آن را کنایه از ترک ضدّ دیگر قرار داد.

مرحوم خویی می‌فرمایند این مبنای مشهور است و به همین دلیل است که «غضّ» که درواقع به معنای مژه بر هم نهادن، اطباق الجفنین و ترک نظر می‌باشد را بر مفهوم مطابقی خود حمل نکرده‌اند بلکه مفهوم کنایه آن را اتخاذ نموده‌اند و این کنایه را هم با همین فرمول درست می‌کنند که امر به مقدّمه می‌تواند کنایه از ذی المقدّمه باشد و در اینجا نیز ضدّین وجود دارد که وجود یک ضدّ مقدّمه ترک ضدّ دیگر است و امر به یک ضدّ می‌تواند کنایه از ترک ضدّ دیگر باشد.

ایشان ابتدا این نظر را به مشهور نسبت می‌دهند و سپس به این نظریه اشکال می‌کنند؛ اما اینکه به کدام بخش از این کلام اشکال کرده‌اند در گذشته در مباحث ترتّب و ضدّ و ... مفصلاً راجع به این موضوع بحث انجام شده است و همان‌طور که به خاطر دارید در آنجا این سؤال مطرح است که آیا وجد یک ضدّ مقدّمه ترک ضدّ دیگر است؟ یا بالعکس ترک یک ضدّ مقدّمه وجود ضدّ دیگر است؟

برخی این مسئله را پذیرفته‌اند که ترک یک ضدّ مقدّمه وجود ضدّ دیگر است، به‌عنوان‌مثال ترک قیام مقدّمه قعود است و ترک جلوس و قعود مقدّمه قیام است و این‌چنین در متّضادّین قائل‌اند که ترک یکی مقدّمه دیگری است و یا وجود یکی مقدّمه ترک دیگری است.

اشکال مرحوم خویی به همین بحث است که می‌فرمایند این مقدّمیت امر اشتباهی است. جلوس و قیام دو امر وجودی در عرض یکدیگر هستند و این‌چنین نیست که وجود جلوس مقدّمه ترک قیام باشد و یا ترک قیام مقدّمه جلوس باشد. بین این‌ها تقدّم و تأخّر و مقدّمیت به آن معنا که در اصول گفته می‌شود وجود ندارد. پس وقتی اراده‌ای می‌آید که قیام صورت گیرد این اراده جلوس را کنار زده و قیام اتّفاق می‌افتد و یا برعکس قیام را کنار گذاشته و جلوس را به بار می‌آورد. فلذا وجود یک ضدّ با عدم ضدّ دیگر تقدّم و تأخّر خارجی و مقدّمیت ندارند.

این مسئله در بحث ضدّ مفصلاً مورد گفتگو قرار گرفته و ما هم در سال‌های قبل آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم و اگرچه ما در این بحث قائل به تفصیل خاصی بودیم اما فی‌الجمله این مطلب صحیح است و مرحوم خویی نیز به‌درستی همین اشکال را وارد می‌کنند و درنهایت این‌چنین نتیجه می‌گیرند:

ایشان می‌فرمایند «غضّ» و «نظر» متضادّین هستند و وجود یک ضدّ و عدم ضدّ دیگر –از هر طرف که لحاظ شود- همچون سیاهی و عدم سفیدی یا سفیدی و عدم سیاهی هر دو در رتبه واحده هستند و این‌چنین نیست که یکی مقدّمه دیگری باشد، اگر این باشد بحث کنایه که مشهور قائل بودند به طور کلّ غلط می‌باشد چرا که مشهور در مورد کنایه معتقد است که غضّ و نظر دو مفهوم متضاد هستند و در این آیه غضّ مقدّمه است برای ترک نظر و امر به غضّ یعنی ترک نظر که این همان مطلبی است که عرض شد امر به ضدّی کنایه است از نفی ضدّ دیگر. لکن مرحوم خویی می‌فرماید این مبنایی که در کلام مشهور وجود دارد غلط است.

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید مرحوم خویی ابتدائاً مبنایی را به مشهور نسبت می‌دهد و آن مبنا این است که غض و نظر ضدّین هستند و وجود یکی مقدّمه ترک دیگری است و در اینجا امر به مقدّمه شده است که کنایه است از نفی ذی المقدّمه که همان ضدّ دیگر باشد. سپس به این مبنا اشکال می‌فرمایند که اگرچه غضّ و نظر ضدّین هستند اما وجود یک ضدّ مقدّمه ترک ضدّ دیگر نیست و همچنین ترک یک ضدّ مقدّمه وجود دیگری نیست. از نظر ایشان سیاهی و عدم سفید در عرض یکدیگر قرار دارند و نمی‌توان وجود سیاهی را مقدمه عدم سفیدی بدانیم و یا عدم سفیدی را مقدّمه سیاهی بدانیم بلکه اینها در رتبه واحده هستند. در ما نحن فیه هم «غضّ» و «ترک نظر» هم در رتبه واحده می‌باشند و این‌چنین نیست که «غضّ» مقدّمه «ترک نظر» باشد یا بالعکس، هیچ‌کدام درست نیست.

از این جهت است که مرحوم خویی می‌فرمایند فرمایش مشهور مبتنی است بر نگاه مقدّمیت ضدّی برای ترک ضدّ دیگر و اینکه امر به ضدّی را کنایه از ترک ضدّ دیگر می‌دانند و می‌فرمایند این کنایه در اینجا صحیح نیست.

همان‌طور که ملاحظه نمودید مرحوم خویی می‌فرمایند کلام مشهور مبتنی بر این کنایه است و این کنایه در این آیه مصداق ندارد و لذا معتقدند این نظریه به طور کل مبتنی است بر استدلال و مقدّماتی که آن‌ها مخدوش می‌باشند و به‌این‌ترتیب نظر مشهور را رد کرده و خودشان کنایه دیگری ارائه می‌فرمایند که از نظر ایشان این کنایه بهتری است؛

### تشریح نظریه مرحوم خویی

ایشان می‌فرمایند «غضّ بصر» یعنی «ترک الاستمتاعات الجنسیه» و با این بیان عبارت **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ﴾**[[1]](#footnote-1) یعنی «یترک الاستمتاعات الجنسیه» که این مانعی ندارد و کنایه خوبی است که بهتر است از کنایه‌ای که مشهور قائل بودند.

پس استدلال ایشان مبتنی است بر اینکه در این آیه امر دائر بین دو کنایه است:

کنایه اول که نظر مشهور است: امر به ضدّ به عنوان مقدّمه ترک ضدّ دیگر

کنایه دوم که نظر مرحوم خویی است: می‌فرمایند کنایه اول دارای اشکال است که آن را کنار گذاشته و می‌گوییم «غضّ البصر» از جنس مخالف کنایه است از ترک استمتاعات جنسیه. چرا که نگاه کردن یک فرد و مصادیقی از استمتاعات جنسیه است که می‌توان این فرد را کنایه‌ای از کلّی قرار داد، پس وقتی گفته می‌شود نگاه نکن یعنی استمتاع جنسی نبر.

### بررسی نظریه مرحوم خویی

حال پس از این مسیر طولانی که مرحوم خویی طی نمود و غضّ بصر را از معنای اوّلیه و متبادر منسلخ کرده و به سمت یک معنای فراگیرتری سوق دادند باید دید آیا این نظر درست است یا خیر؟

به نظر می‌رسد این فرماید فی‌الواقع صحیح نیست چراکه اوّلاً نظر مشهور وقتی می‌گویند «غضّوا أبصارکم» به معنای عدم نظر است این را به معنای کنایه نمی‌دانند بلکه ایشان «غضّ البصر» را از لغت معنا نمودند که در لغت برای این عبارت معانی‌ای همچون «کفّ النظر» «النقص فی النّظر» و این‌چنین مفاهیمی گفته شده بود و «اطباق الجفنین» یکی از مفاهیم در لغات بود که در یک جایی از لغت بود. پس اگر کسی ادعا می‌کرد که «غضّ» به معنای إطباق الجفنین است در جواب او گفته می‌شد این معنا با نگاه کردن متضادّان می‌باشند که در ادامه بحث مقدّمه و ذی المقدّمه و ... پیش می‌آمد لکن آنچه درواقع نظر مشهور است این است که برای غضّ بصر معنای اطباق الجفنین را اتخاذ نکرده‌اند بلکه ایشان معنای ترک النّظر را به عنوان معنای لغوی غض بصر پذیرفته‌اند و همچنین معانی دیگری همچون کفّ النظر و نقص النّظر نه اینکه معتقد باشند معنای عبارت «إطباق الجفنین» است و آن را کنایه می‌کنیم، بلکه نظرشان این است که معنای «غضّ بصر» یعنی نگاه نکردن. بله اگر کنایه بود آنگاه این اشکال وارد می‌شد که این ضدّ مقدّمه ترک ضدّ دیگر نیست تا درنتیجه این کنایه را ایجاد کنید. خیر، نظر مشهور از اساس این‌چنین نیست بلکه همان‌طور که گفته شد نظر مشهور بر این است که «غضّ البصر» یعنی «ترک النظر» و حتی نظر دیگری که گفته شده است که اختصاص به شهید مطهری دارد این است که این عبارت به معنای «ترک خیره شدن» می‌باشد و این معانی را مقصود عبارت می‌دانند.

پس در اشکال به نظر مرحوم خویی گفته می‌شود اوّلاً نظر مشهور برای معنای «غضّ البصر» همان «ترک النّظر» می‌باشد که این از لغت به دست می‌آید و به طور کل حمل «غضّوا» بر ترک نظر از باب کنایه نیست تا اشکال شود که این کنایه صحیح نیست، بلکه این از باب مفهوم مطابقی «غضّ» می‌باشد و با این معنا گفته می‌شود که «غضّوا أبصارکم» یعنی «أترکوا النّظر» «کفّوا أبصارکم» «أنقصوا نظرکم» که این معانی در لغت آمده است نه اینکه این معانی را کنایه قرار داده باشیم.

ثانیاً اگر هم گفته شود عنایتی در کار است آن عنایت از این قبیل که مرحوم خویی فرموده‌اند نیست بلکه کفّ و نقص به معنای ترک نظر گرفته شده که این هم بلااشکال است.

پس بنابراین اصلاً کنایه‌ای در کار نیست و اگر هم عنایتی باشد همان کفّ است که به معنای ترک اتّخاذ شده است که این هم ارتباطی با هم دارند و مانعی برای برداشت این معنا وجود ندارد. اینکه کفّ یا فطور و نقص را به معنای نگاه نکردن اتّخاذ کنیم بلامانع است چراکه عنایتی در این معانی وجود دارد که می‌توان در لغت اعمال کرد و درعین‌حال این عنایتی که کنایه ضدّ از ترک ضدّ دیگر باشد در اینجا صادق نیست.

تا اینجا عرض شد که اشکال اوّل به مرحوم خویی این است که اینکه فرمودند مشهور «غضّ» را از باب کنایه ضدّ برای ترک ضدّ دیگر به معنای «ترک نظر» اتّخاذ کرده‌اند صحیح نیست بلکه مشهور از ابتدا «غضّ» را به معنای ترک النّظر أخذ کرده‌اند و ثانیاً اگر هم «غضّ» به معنای ترک النّظر نباشد به معنای کف یا فطور است که این معانی هم می‌توانند کنایه باشند از ترک نظر که آن هم از این قبیل کنایه‌ای نیست که مرحوم خویی به آن اشکال گرفته‌اند؛ و ثالثاً اینکه کنایه گرفتن یک ضدّ از ترک ضدّ دیگر نیز با قطع‌نظر از مقدّمیت بلااشکال است و این مسئله در زبان عامّه هم وجود دارد به این صورت که به جای اینکه بگوید «بایست» می‌گوید «ننشین» این از باب کنایه مقدّمه و ذی المقدّمه نیست بلکه در محاوره این مسئله بسیار رایج است و این به عنوان لازم و ملزوم می‌باشد. مثلاً گفته می‌شود که «چرا نشسته‌ای؟» که معنای این جمله این است که «بایست». پس کنایه قرار دادن عدم یک ضدّ برای یک ضد برای عدم ضدّ دیگر بلااشکال است و همان‌طور که مثال آن عرض شد در جایی که فضا به‌گونه‌ای است که شخص می‌داند که عنایت طرف مقابل این است که این شخص ننشیند فلذا به او می‌گوید «بایست» که در اینجا ایستادن برای شخص مطلوبیت ندارد بلکه هدف این است که او ننشیند و این نه از باب مقدّمه است بلکه از این باب است که لازمی را کنایه از یک ملزوم قرار می‌دهد یا بالعکس.

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید این فرمایش مرحوم خویی سه اشکال داشت که به طور خلاصه در ذیل بیان می‌شود:

1. مشهور که «غضّ» را به معنای ترک النظر می‌دانند از باب مقدّمه و کنایه نیست بلکه از باب مدلول مطابقی است.
2. اگر کنایه و عنایتی باشد دلالت کفّ است بر ترک نظر.
3. اگر ضدّین هم پذیرفته شود، امر به ضدّی به عنوان کنایه از ترک ضدّ دیگر با قطع‌نظر از مقدّمیت معقول و صحیح می‌باشد.

و لذا به‌راحتی می‌توان فرمایش حضرت آقای خویی را کنار گذاشت.

البته توجه داشته باشید که مقصود ما این نیست که نظر ایشان غلط است بلکه این هم برای خود نظری است و ممکن است درواقع مقصود از «یغضّوا من أبصارهم» ترک استمتاعات باشد و کنایه قرار دادن یک فردی از یک کلّی و اشاره به کلّی هم معقول می‌باشد، فلذا نظر مرحوم خویی هم می‌تواند نظر صحیحی باشد اما این‌چنین نیست که آنچه مشهور معتقدند نشود و غلط باشد، نهایتاً می‌توان گفت اینها هم عرض هستند.

### نکته پایانی در کلام مرحوم خویی

و لذا این‌چنین نیست که نظر مشهور دارای اشکال باشد. لکن نکته آخری که در این بررسی باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از اینکه کلام مرحوم خویی تقریر شد و سه اشکال به آن وارد شد باید گفت اگر نظر مشهور از میان سه احتمالی معنایی که مطرح شد نظر اوّل باشد در مقایسه با نظر مرحوم خویی باشد مقدّم است، اما اگر نظر ایشان یکی از احتمالات دوم و سوم باشد باید گفت این دو نظر کنایی هم عرض می‌باشند و برای ما معلوم نیست که کدام اولی است و در این صورت آیه اجمال و ابهام پیدا می‌کند.

#### خلاصه کلام

بنابراین می‌گوییم اگر کسی نظر مشهور را بر اساس احتمال اوّل أخذ کند و قائل شود که معنای لغوی «غضّوا» همان «ترک النظر» می‌باشد و در این صورت این نظر مقدّم است بر نظر مرحوم خویی، چراکه آن معنای حقیقی است و کلام مرحوم خویی معنای مجازی است. اگر احتمال دوّم را أخذ کند باز ممکن است کسی آن را بر نظر مرحوم خویی مقدّم بدارد از این باب که آن کنایه بسیار روان و پذیرفتنی‌تری است و از نظر اصولی هم گفته می‌شود اگر دوران امر بین مجازات و یا کنایات شد اقرب کنایات و مجازات مقدّم است؛ و اما اگر احتمال و کنایه سوّمی که در نظر مشهور عرض کردیم باشد در این صورت در مقایسه با نظر مرحوم خویی دو کنایه در عرض هم هستند و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد.

سؤال:

در فرمایش مرحوم خویی باید فرمود تعبیر کنایه درواقع معنای مجاز و به علاوه جزء به کل است به این بیان که وقتی ایشان می‌فرمایند معنای غضّ بصر یعنی ترک استمتاعات این مجاز است نه کنایه چراکه کنایه همچون «کثیر الرّماد» می‌باشد که معنای مطابقی دارد و همزمان با معنای مطابقی کثیر الرماد یک معنای دیگری هم عرف می‌فهمد که آن معنای کنایی است.

جواب:

در مباحث اصولی برای نفی کنایه از همان قواعد مجاز استفاده می‌کنند یعنی اصل بر این است که این جمله کنایه نیست.

سؤال 2:

معنای آیه ترک نگاه است یعنی چشم‌پوشی به طور کامل و این ارتباطی با جزء و کل که نظر مرحوم خویی باشد ندارد چرا که ایشان می‌فرمایند این معنا از باب جزء و کل می‌باشد که در این صورت نگاه کردن یک بخشی از استمتاع می‌باشد درحالی‌که آنچه مرحوم خویی درباره ترک نگاه می‌فرمایند این است که ترک نگاه کنایه از رها کردن می‌باشد.

جواب:

خیر، معنای لغوی هرچه باشد چه ترک النظر یا کفّ و فطور أخذ شود، می‌فرمایند همان معنا کنایه شده است از دست برداشتن از استمتاعات است. به‌هرحال آن معنای لغوی پایه است و نمی‌توان آن را کنار گذاشت.

سؤال 3:

بحث «غضّ بصر» در کلام مرحوم خویی اصلاً بحث نگاه نیست بلکه یعنی چشم‌پوشی کردن کنایه از رها کردن؛ اما جزء و کل در جایی است که چشم‌پوشیدن را به معنای ترک نظر و ترک نگاه بدانیم درحالی‌که مرحوم خویی بحث ترک نگاه ندارند. تعبیر ایشان این است که آن را کنایه از غمض عین و رفع ید گرفته‌اند که اینها بحث ترک نگاه نیست.

جواب:

البته ممکن است از نظر ذهنی کلام ایشان دو مرحله را طی کند اما به‌هرحال باید معنای پایه و اصلی مدّ نظر باشد چراکه سکّوی پرش همان معنای اصلی است به این معنا که از آنجا به سمت کنایه مسیر پیموده می‌شود فلذا نمی‌توان آن را به طور کل کنار گذاشت، درواقع نگاه نکردن را به معنای عدم استمتاع می‌گیرند که این صحیح است.

سؤال 4:

حرف این است که این معنا، مجازِ جزء و کل نیست

جواب:

چرا، در کنایات این‌چنین است، گاهی از کلّ به جزء و گاهی از جزء به کل پیش می‌رود.

پس بنابراین آنچه که در این جلسه مورد بحث قرار گرفت این بود که مرحوم خویی نظر جدیدی در مورد معنای «غضّ» ارائه می‌فرمایند و به طور کل «یغضّوا من أبصارهم» را از بحث نظر و نگاه خارج کرده و می‌فرمایند معنای این عبارت کنار نهادن استمتاعات جنسی است که البته نوعی از استمتاعات جنسی هم همان نظر با التذاذ می‌باشد که آن هم مصداقی از این معنا است نه اینکه معنای مستقل باشد. لکن در تحلیل کلام ایشان عرض کردیم که اصل فرمایش ایشان نظری است که نمی‌توان آن را پذیرفت و حداکثر این است که کسی معتقد شود که بین این نظر و نظر دیگر تردید وجود دارد و اینها باهم، هم عرض هستند.

ترجیح ما با این است که «غضّوا ابصارکم» به معنا ترک النظر می‌باشد و معتقدیم لغت اصلاً به این معنا به کار می‌رود و بنابراین مقدّم بر ایان معانی کنایی است.

سؤال:

معنایی که مرحوم خویی فرمودند معنای وسیع‌تری است برای عبارت «غضّ» که استمتاعات وسعت بیشتری دارد که همان «ترک النظر» را نیز در برمی‌گیرد.

جواب:

بله ایشان این را می‌فرمایند اما چرا ایشان این عبارت را حمل بر این‌چنین کنایه‌ای نموده‌اند؟ این نیاز به وجه دارد. عرض کردیم که اصل بر این است که لفظ با معنای لغوی و مطابقی خود انتخاب شود و به‌این‌ترتیب هیچ اشکالی در نظر مشهور نیست و حتی اگر هم به کنایه برسد اگر نگوییم کنایه در نظر مشهور بهتر از نظر مرحوم خویی است لااقل گفته می‌شود که در عرض یکدیگر هستند؛ اما اینکه مرحوم خویی با قاطعیت کنایه دوم را پذیرفتند مسئله عجیبی است.

### شاهد دوم در نظر مرحوم خویی: «یحفظوا فروجهم»

حال در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه مرحوم خویی می‌توانند برای کلام خود شاهدی ذکر کنند و آن اینکه «یحفظوا فروجهم» یعنی حفظ فرج از زنا و التذاذات و درنتیجه بفرمایند این قرینه‌ای است بر اینکه «یغضّوا» کنایه از است ترک استمتاع است که این شاهد دوم مرحوم خویی است که اگرچه تصریح نکرده‌اند اما علی‌الظاهر در ذهن شریفشان همین بوده است.

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید استدلال اوّل ایشان عرض شد و به آن اشکالاتی وارد شد و اما استدلال دوم ایشان می‌تواند این باشد که «یحفظوا فروجهم» یعنی حفظ فرج از استمتاعات بنابراین باید «یغضّوا» را نیز حمل بر ترک استمتاعات کنیم.

#### جواب: روایات این عبارت را بر حفظ از نظر حمل کرده‌اند

جواب این کلام مرحوم خویی این است که در ذیل این آیه روایات معتبری وارد شده است که «یحفظوا فروجهم» در این آیه یعنی حفظ فرج از نظر نه از گناهان دیگر و استمتاعات جنسی که این مسئله به صراحت در روایات ذکر شده است فلذا این استدلال ایشان نیز تمام نیست.

به عنوان نمونه می‌توان به این روایت معتبر اشاره نمود که در نور الثّقلین ذیل همین آیه وارد شده است که روایت 90 است که می‌فرماید: «**حدّثنی أبی عن محمّد بن أبی عمیر عن أبی بصیر عن أبی عبدالله: کلّ آیةٍ فی القرآن فی ذکر الفروج فهی من الزّنا الاّ هذه الآیه فإنّها من النّظر**». همان‌طور که ملاحظه نمودید حضرت می‌فرمایند فقط این آیه در قرآن است که حفظ فرج یعنی حفظ فرج از نگاه که طبق این روایت نگاه در آن مستقل است، البته در اینجا ممکن است کسی قائل شود که نگاه یعنی نگاه التذاذی اما به صراحت در این آیه گفته می‌شود که تمام آیاتی که راجع به حفظ فرج است یعنی حفظ از زنا و استمتاعات و فقط همین آیه است که به معنای حفظ فرج از نگاه می‌باشد یعنی آن را بپوشاند تا نگاه نکنند؛ و لذا این تقابل هم مسئله‌ای را به نفع مرحوم خویی حل نمی‌کند و از همین نظر است که فرمایش مرحوم خویی که به عنوان احتمال چهارم عرض شد باید کنار گذاشته شود و مقبول نیست.

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید در این روایت که معتبر می‌باشد و از علی ابن ابراهیم از پدر ایشان نقل شده است گفته می‌شود «یحفظوا فروجهم» ارتباطی به استمتاعات ندارد و فقط صیانت از نگاه را می‌فرماید و لذا «یغضّوا» یعنی نگاه نکنید و «یحفظوا» یعنی آن را از نگاه حفظ کنید.

تاکنون در آیه چهار احتمال عرض شد و مورد بررسی قرار گرفت که البته نیاز به مختصر مباحث تکمیلی دارد و سپس وارد بحث دیگری از آیه خواهیم شد که متعلّق «غضّ» چیست و چشم را از چه چیز باید پوشاند؟ در جلسه آینده این مورد بحث قرار می‌گیرد و از آنجا که این بحث با بحث فعلی نیز مرتبط است مجدداً به بحث فعلی باز خواهیم گشت.

1. . سوره نور (24)، آیه 30. [↑](#footnote-ref-1)